

## سینا مشایخی

من فواصلِ صداها را در نمی‌یابم  
همه در هم مرتعش‌اند  
-تن می‌شود پرده بی‌گوش همه‌ی هوش

از غسل  
از حواسی که مات می‌شود و  
هوارِ حاره‌ای که در گوشه گوشه‌ام حیران  
هار

دهقان  
الک بیخته گندم‌هایِ بخت را  
ورینخته آسیاب  
آویخته آب

پایم پلک زد گذشتم از روبه روت  
ناخواستہ بود -یاد دیروزها افتادم و فتحِ گونه‌هات -  
تمام نقوشِ دیوانه‌ات را  
بند کرده‌ای